

شکاف‌های اجتماعی درون اسرائیل

گفت‌وگو با احمد زیدآبادی



■ با توجه به این‌که از دیدگاه شما شکاف جریان مذهبی و سکولارها جدی‌ترین شکاف جامعه اسرائیل قلمداد می‌شود، زمینه‌های رشد سکولاریسم در اسرائیل را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا ناکامی جریان مذهبی در اداره موفق جامعه را در این موضوع دخیل می‌بینید یا این‌که به فراخور تغییر نسل چنین تحولی شکل گرفته است؟

□ سکولاریسم در بین یهودیان سابقه طولانی‌تر از پیدایش اسرائیل دارد. در واقع جنبش صهیونیسم از زمانی که شکل گرفت، یعنی اواخر قرن نوزدهم، اساس کار خودش را بر سکولاریسم گذاشته بود. روی هر یک از رهبران صهیونیسم انگشت بگذاریم اصولاً افرادی مؤمن به دین یهود و خدا نبودند. این‌ها اصولاً ادعاهای ناسیونالیستی داشتند و اعتقاد داشتند که باید برای یهودیان پراکنده در گوشه‌ای از جهان یک کشور یهودی تشکیل بدهند. در ابتدا بعضی از آن‌ها فلسطین را مطرح نمی‌کردند اما بعداً کم‌کم به این سمت رفتند که این سرزمین، فلسطین باشد. باید یک چنین کشوری برای این‌ها ایجاد بشود و مبنای کار آن هم جدایی دین از سیاست باشد، برای این‌که رهبران صهیونیسم (رهبران سیاسی) دین یهود را به‌عنوان قید و بندی بر دست و پای یهودیان می‌دانستند که با پایبندی به آن نمی‌توانند خودشان را با دنیای مدرن تطبیق دهند.

■ آیا مانیفیست اعلام‌شده‌ای در این زمینه دارند یا این‌که شما در تحقیقات خودتان به این موضوع پی برده‌اید؟

□ بله، صریحاً اعلام می‌کنند و در کتاب‌های مختلف هم آمده است. مثلاً در کتاب تاریخ صهیونیسم سکولوف آراء این‌ها را کم و بیش آورده است. این‌ها اولین حرفشان این است که باید از آن فهم سنتی دین یهود فاصله گرفت، برای این‌که یهودیان بتوانند به صورت یک ملت مدرن دربیایند.

اساساً صهیونیسم ادعایش این بود که یک جنبش برپایه اصل روشنگری و متکی بر سکولاریسم، دموکراسی و ناسیونالیسم است. بنابراین قبل از پیدایش اسرائیل جنبش صهیونیستی گرایش عجیبی به سکولاریزم داشت. البته در کنار یهودیان سکولار جریان‌های دینی هم بودند که به سه بخش تقسیم می‌شدند: یکی مذهبی‌های ضدصهیونیست که این‌ها خودشان باز

اسرائیل‌شناسی یکی از هدف‌های راهبردی نشریه 'چشم‌انداز ایران' بوده است. مناسبانه برخی با برداشت نادرست از عبارت "الباطل يموت بترک ذکره" معتقدند یاد نکردن از اسرائیل به مرگ آن می‌انجامد و در راستای این باور بود که پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ برخی دینداران، واژه اسرائیل را در قرآن‌های خود خط زدند تا اسرائیل از صحنه روزگار محو شود. مرحوم طالقانی در توشه‌گیری از سوره آل عمران در کتاب پرنوی از قرآن به صراحت مطرح کرده‌اند که در "بسته" توپین و "محارب" ترین قوم‌ها هستند کسانی که فطرت‌های پاک‌ی داشته و طالب حق و حقیقت و مؤمنین بایستی از این قانون الهی الهام گرفته و به کشف این نیروها پرداختند و با آن‌ها پیوند بخورند. این سنت الهی یکی از راهکارهای پیشنهادی و ضروری به منظور مقابله با بازدارندگی است.

اشدای که در سال ۱۹۸۸ در فلسطین شکل دولت اسرائیل می‌گرفت. در آن زمان، اسرائیل به عنوان یک کشور با برآمدن که یهودی‌ها در آن زندگی می‌کنند، به رسمیت شناخته شد. این جامعه اسرائیل و تأثیر این جامعه بر فلسطین، به گونه‌ای که مطالب متعددی در مجله 'شکاف' در شماره ۱۰ و 'اسرائیل در ۱۰۰ روز' در شماره ۱۱ در مجله 'شکاف' در شماره ۱۰ و 'اسرائیل در ۱۰۰ روز' در مجله 'شکاف' در شماره ۱۰ است. اینک و به‌دلیل این‌که در سال ۱۹۸۸ در فلسطین و گویا آقای احمد زیدآبادی که در فلسطین زندگی می‌کنند، می‌گویند، انجام داده‌ایم که از



دو بخش بودند، یکی یهودیان مذهبی ارتدوکس که اعتقاد داشتند تشکیل کشور قبل از ظهور مسیحا بدعت و کفر است. این‌ها ضدصهیونیست بودند و اولین تشکل آن‌ها هم حزب آکودات اسرائیل بود. دوم یک سلسله یهودیان اصلاح طلب بودند، این‌ها مذهبی بودند ولی مذهبی اصلاح طلب بودند که اعتقاد داشتند دین یهود را باید حفظ کرد اما متناسب با شرایط باید تفسیرهای جدیدی از آن ارائه کرد. مخالفت این‌ها با اندیشه صهیونیسم به این دلیل بود که معتقد بودند یهودیان خودشان را نه به عنوان یک قوم، بلکه باید به عنوان یک اقلیت مذهبی تعریف کنند و در جوامعی که زندگی می‌کنند ادغام بشوند ولی مذهب خودشان را هم نگه‌دارند.

■ آیا این یهودیان اصلاح طلب تشکل متبلوری هم داشتند؟

□ بله، این‌ها به‌ویژه در آمریکا و حتی در انگلیس متشکل بودند. در موقعی که بیانیه بالفور اعلام شد این‌ها به شدت موضع‌گیری کردند. این‌ها گروه‌های متعددی هستند ولی به همه آن‌ها "جنبش اصلاح‌گرای یهودی" می‌گویند، یک جبهه گسترده هستند که عموماً شامل یهودیان آمریکا و تا اندازه‌ای بعضی کشورهای اروپایی می‌شوند.

■ آیا در "جنبش اصلاح‌گرای یهود" خاخام‌های معروفی هم هستند؟

□ بله، خاخام‌های بسیار زیادی دارند که بعضاً بسیار مشهورند. اکثر خاخام‌های آمریکا، خاخام‌های اصلاح طلب هستند. البته

این‌ها در طول زمان نظراتشان در مورد جنبش صهیونیسم عوض شد.

■ چه عواملی باعث شد که این‌ها به سمت صهیونیسم گرایش پیدا کنند؟

□ در واقع هم ارتدوکس‌ها و هم اصلاح طلب‌ها هر دو در ابتدا ضدصهیونیسم بودند. به نظر می‌آید همان اتفاقی که در عالم شیعه افتاد در عالم یهودی هم به نحوی اتفاق افتاده باشد. تفکر سنتی شیعه بر این بود که در زمان غیبت امام زمان باید صبر کنیم تا امام بیاید و در آن موقع یک حکومت مبتنی بر عدل حاکم بشود. بنابراین می‌گفتند اول ظهور بعد تشکیل جامعه مبتنی بر عدالت. در تفکر سنتی یهود هم همین است، می‌گویند یهودی‌ها به دلیل گناهایی که کردند، آواره شدند. در طول آوارگی باید با رنج کشیدن، آن گناهان را از خود بزایند و پالایش بشوند. وقتی که پالایش شدند "ماشیا" یا همان "مسیح" ظهور می‌کند و یهودیان را به صهیون یا اورشلیم برمی‌گرداند و آن‌جا حکومت تشکیل می‌دهند و عزت و افتخار گذشته خود را پیدا می‌کنند. این تفکر ارتدوکسی و سنتی بود، اما نخله‌ای در بین یهودیان پیدا شد که این تفسیر را یک مقداری

وارونه کردند به این معنا که گفتند اول باید برگردیم به صهیون، آن‌جا حکومت تشکیل بدهیم بعد زمینه ظهور "مسیحا" را فراهم کنیم. بنابراین، این قشر از ابتدا به طرف صهیونیسم رفتند و از صهیونیسم کاملاً یک تفسیر دینی ارائه کردند لذا مشهور شدند به مذهبی‌های صهیونیسم یا یهودیان مذهبی صهیونیسم که حزب "میزراهی" متعلق به این‌ها بود.

وقتی که دولت اسرائیل خواست شکل بگیرد یک جریانی وجود داشت به نام صهیونیسم سکولار، که فقط رایحه ناسیونالیستی داشت و به یهودیت تنها به عنوان یک میراث قومی، تاریخی و فرهنگی نگاه می‌کرد، این جریان اصلی صهیونیسم بود. خوب این‌ها با مذهبی‌های صهیونیسم خواه ناخواه هم‌فکر و هم‌جهت بودند. به همین دلیل وقتی که می‌خواستند دولت اسرائیل را تشکیل بدهند به مذهبی‌های صهیونیسم هم نیاز پیدا کردند. برای این‌که یهودیان ارتدوکس هم که نخله بسیار قدرتمندی در بین یهودیان بودند آن‌ها هم بیایند و در قدرت سهیم بشوند (آکودات اسرائیل). یعنی هم "میزراهی" و هم "آکودات اسرائیل" قبل از تأسیس اسرائیل از سوی بن‌گوریان دعوت شدند در مورد ماهیت دولت آینده به توافق برسند. توافقاتی که این‌ها به آن دست یافتند اسمش توافق بر سر ترتیبات حفظ وضع موجود است. منظور از حفظ وضع موجود، همان وضعیتی بود که جامعه یهودی ساکن فلسطین در زمان امپراطوری عثمانی و در زمان قیمومت

انگلیس بر فلسطین از آن برخوردار بودند. مثلاً ازدواج و طلاق همیشه بدست خاخام‌ها صورت می‌گرفت قرار شد این اصل حفظ بشود، حفظ حرمت روز شنبه به عنوان یک اصل مذهبی و در روز شنبه حمل و نقل عمومی صورت نگیرد، دولت حق نداشته باشد به سربازان خوراک‌های با گوشت خوک و ذبح غیرشرعی بخوراند، طلبه‌های تلمودی از رفتن به سربازی معاف شوند، دادگاه‌های مذهبی در کنار دادگاه‌های عرفی بتواند به حرکت خودش ادامه بدهد و هر کس بخواهد به آن‌ها مراجعه کند. یک اصل که مهم‌تر از همه به نظر می‌رسد این بود که مرجع تشخیص وضعیت شخصی افراد همین خاخام‌های ارتدوکس و دادگاه‌های آن‌ها شد. منظور از وضعیت شخص در اسرائیل این است که این خاخام‌ها هستند که باید روشن کنند که چه کسی یهودی است و چه کسی یهودی نیست. در اسرائیل این بسیار بحث مهمی است. واگذار کردن همه این اختیارات به احزاب مذهبی (اتلاف حزب میزراهی، حزب آکودات اسرائیل و ارتدوکس‌ها) در اسرائیل بسیار بحث‌برانگیز بوده است.

■ نفوذ اصلاح طلبان یهود در اسرائیل چه قدر است؟

اصلاح طلبان در اسرائیل نفوذ چندانی ندارند. بیشتر شامل یهودیان "دیزپورا" می شود که در آمریکا هستند و همیشه بر سر موضوعات مذهبی با دولت اسرائیل مشکل دارند. همین جا باید اضافه کنم که اتفاقاتی که در دهه ۱۹۳۰ در لهستان و آلمان افتاد و یهودی ها مورد آزار و اذیت قرار گرفتند موجب شده بود که ارتدوکس ها و همین طور اصلاح طلبان یهود نیز به سمت دفاع از صهیونیسم حرکت کنند. آن ها وقتی که دیدند مدرنیته غربی نمی تواند مشکل یهودیان را حل کند به این نتیجه رسیدند که با تشکیل کشوری یهودی مخالفت نکنند. اما ارتدوکس ها اصرار داشتند این

کشور یهودی باید یک ماهیت مذهبی داشته باشد به این معنا که احکام شرع را به طور کامل اجرا کند. از طرفی یهودیان اصلاح گرا هم اعتقاد داشتند فقط این یهودیان ارتدوکس نباشند که در این کشور یهودی به رسمیت شناخته بشوند، بلکه باید یهودیان اصلاح طلب و یهودیان محافظه کار هم به رسمیت شناخته بشوند. به عبارت دیگر تنوع و تکثر قرائت مذهبی در اسرائیل به رسمیت شناخته بشود.

این درخواست اصلاح گرایان به رسمیت شناخته شد؟

تا این لحظه هنوز به رسمیت شناخته نشده است. همین امر موجب شد که بعد از شکل گیری اسرائیل، بین سکولارها و ارتدوکس ها ضمن این که توافقاتی صورت گرفته بود، بر سر یک سلسله موضوعات

اختلافاتی هم به وجود آید. از طرفی بین دولت اسرائیل که به حفظ وضعیت موجود متعهد شده بود و اختیارات وسیعی را برای خاتام های ارتدوکس قایل شده بود و یهودیان اصلاح طلب که حدود بیش از ۹۰ درصد یهودیان آمریکا را تشکیل می دهند، اصطکاک هایی پیش بیاید. این اصطکاک ها معمولاً تحت تأثیر درگیری های بیرونی اسرائیل با اعراب و فلسطینی ها قرار دارد. وقتی که بحران خارجی اسرائیل تشدید می شود، اصطکاک بین دولت اسرائیل و یهودیان اصلاح طلب بروز کمتری دارد. هر وقت بحران خارجی اسرائیل کاهش می یابد و یا یک حزب تندرو و راست گرا و ماجراجو سر کار می آید، این اختلافات افزایش پیدا می کند. می خواهم بگویم کلاً نحلّه اصلی صهیونیسم همواره ادعای سکولاریسم داشت و می خواست یک دولت دموکراتیک ایجاد کند. این ها مذهبی ها را از همان ابتدا مزاحم خودشان می دانستند، در عین حال که به آن ها، به عنوان بخشی از جامعه یهودیان نیاز هم داشتند. به این ترتیب از همان ابتدا دچار یک تناقض شدند که این تناقض هنوز هم ادامه دارد.

به نظر شما این تناقض هنوز هم اصلی ترین شکاف اجتماعی اسرائیل است؟

بله، این تناقض اصلاً حل نشده است. همان طور که اشاره کردم این

اختلافات فقط تحت تأثیر درگیری های اسرائیل با همسایگانش قدری خاموش است. اگر این درگیری ها خاتمه پیدا کند این بحران مثل آتشفشانی شعله خواهد کشید و به قدری جدی است که بزرگترین نگرانی ۷۰ درصد اسرائیلی ها از آینده، جنگ داخلی بین سکولارها و مذهبی ها است. حتی آن ها این خطر را بزرگ تر از خطر درگیری با اعراب و فلسطینی ها می دانند.

تور اسحاق را بین هم که در واقع یهودی کشی را در اسرائیل باب کرد، این نگرانی را بیشتر کرده است.

بله، درست است. ضمن این که در داخل خود اسرائیل متفکرینی وجود دارند که نسبت به وقوع درگیری های داخلی به شدت نگران هستند. بعضی از آن ها، این را اجتناب ناپذیر می دانند. البته نظرات مخالفی هم هست که اظهار می کنند که یهودیان به این دلیل که دوبار دولتشان ساقط شده و معبدشان در طول تاریخ تخریب شده اگر دولت سومی ناپود بشود دیگر هرگز احیا نخواهد شد. می گویند با توجه به این سابقه تاریخی، یک جوری با هم کنار خواهند آمد. به اعتقاد من آن نظریه اول واقعی تر است و این امر بسیار جدی به نظر می رسد.

آیا عملکرد ناموفق مذهبی ها باعث عیان تر شدن سکولاریزم بوده است یا زادوولد و گسترش جمعیت سکولارها؟

مذهبی ها در آن جا هیچ وقت دولت را به طور کامل در دست نداشته اند که بخواهیم عملکرد آن ها را ملاک ارزیابی رشد سکولاریزم بدانیم. آن ها همیشه به عنوان یک حزب در قدرت سهیم بوده اند.

ولی سخت گیری های فراوان افراطیون یهود که شما به آن اشاره کردید و احکام سنگین، نفرت مردم به ویژه نسل جوان را برمی انگیزد؟

خوبه این نفرت کسانی را برمی انگیزد که علاقه مذهبی ندارند و گرنه یهودیانی که متشرع و مذهبی هستند و مثلاً به پاس داشت روز شنبه اعتقاد دارند، آن ها برایشان لذت بخش است. در واقع رشد مذهب گرایی در اسرائیل به لحاظ تعداد افراد کم نشده، بلکه زیاد هم شده است. در یک دوره ای حزب ملی و مذهبی که جزء صهیونیست های مذهبی یهودی بودند به دلیل این که هم ملی بودند و هم مذهبی و در حوزه مذهب گاهی مواضع معتدلی داشتند (البته این مواضع معتدل به قبل از جنگ ۱۹۶۷ برمی گردد)، در آن دوره این حزب ملی و مذهبی بین آن سکولارهای افراطی و جامعه یک نوع نیروی واسط بود و تعادل ایجاد می کرد. بعد از جنگ ۱۹۶۷ این حزب ملی و مذهبی به شدت افراطی شد و این نقش را تا اندازه ای از دست داد. از سال ۱۹۸۴ یک حزبی ظهور کرده که به یک معنی

وقتی که بحران خارجی اسرائیل تشدید می شود، اصطکاک بین دولت اسرائیل و یهودیان اصلاح طلب بروز کمتری دارد. هر وقت بحران خارجی اسرائیل کاهش می یابد و یا یک حزب تندرو و راست گرا و ماجراجو سر کار می آید، این اختلافات افزایش پیدا می کند.

می شود آن را ادامه همان حزب آکودات اسراییل نامید و این حزب "شاس" است. "حزب شاس" در طول دو دهه اخیر به شدت رشد کرده است، الان ۱۷ نماینده در کتیسه دارد که بعد از حزب کارگر با ۲۴ نماینده و حزب لیکود با ۱۹ نماینده، سومین حزب قدرتمند اسراییل است و احتمال دارد که به کرسی های بیشتری هم دست یابد. حزب شاس به عنوان یک حزب ارتدوکس مذهبی در سال های اخیر قدرت زیادی پیدا کرده و روی دولت ها دقیقاً می تواند تأثیر بگذارد. اگر بخواهد با یک دولتی ائتلاف کند امتیاز می گیرد و اگر بخواهد از دولت خارج بشود آن دولت دچار بحران می شود.

بنابراین به صورت یک نیروی مؤثر و تعیین کننده در آمده است. البته اگر احزاب سکولار بتوانند برخی اختلافات خود را کنار بگذارند شاید بتوانند از پس حزب شاس برآیند. اما مهم این است که بین آن ها راجع به مسایل اقتصادی و نوع صلح با فلسطینی ها اختلاف وجود دارد ولی مهم تر از آن این است که این قشر را در داخل جامعه اسراییل نمی شود نادیده گرفت و حتماً این ها باید در قدرت سهیم باشند تا بشود کنترل کرد. طرفداران حزب شاس در سال های اخیر نابدرباری مذهبی را تشدید کرده اند و به آزار و اذیت کسانی می پردازند که به نحوی احکام را نادیده می گیرند. برای نمونه، یک محله ای در حومه بیت المقدس به نام بیت شمش است. در این محله بیشتر یهودیانی که از روسیه آمده اند زندگی می کنند. یهودیان روسیه به

مفهوم مذهبی اصلاً درکی از مذهب یهود ندارند. گوشت خوک در قصابی ها می فروشند و می خواهند به راحتی از آن استفاده کنند، طرفداران حزب شاس با آن ها برخورد می کنند و این برخوردها آن ها را خیلی ناراحت و شاک می کند. یکی از آن ها یک بار در مصاحبه با خبرنگاری رویتز گفته بود "زندگی در اتحاد شوروی راحت تر از زندگی در این جا بود. چون آن جا مثلاً می گفتند در سیاست دخالت نکنید و در امور سیاسی ما دخالت می کردند ولی این جا ما همسایگانی داریم که در تمام امور زندگی ما می خواهند دخالت کنند و این ما را کلافه کرده است." نه این که این برخوردها فراگیر باشد ولی نمونه های زیادی وجود دارد. بیشترین تضاد بین سکولارها و مذهبی ها در بیت المقدس است. گفته می شود هر کسی که می خواهد وارد بیت المقدس بشود وقتی برای تهیه مسکن به بنگاه معاملاتی مراجعه می کند ابتدا از آن ها سؤال می شود در محله مذهبی ساکن می شوید یا در محله سکولار؟ جمعیت مذهبی ها تا این لحظه رشد دارد. چون نرخ زاد و ولد در بین مذهبی ها بالا می باشد، برخلاف سکولارها که یک یا دو بچه دارند. این به این معنا نیست که همه بچه ها یشان مذهبی می شوند ولی به هر حال به نسبتی مذهبی تر می شوند. مجموعه این عوامل سکولارها را، به ویژه حزب مرتز که یک حزب سکولار

صلح طلب است، خیلی نگران می کند. به آینده اسراییل فکر می کنند که زندگی در آن جا روز به روز سخت تر می شود.

حزب شاس برای مدارس تلمودی تحت پوشش خود از دولت بودجه می گیرد، طلبه های تلمودی از سربازی معاف هستند. به این دلیل خیلی ها ترجیح می دهند به جای این که لباس نظامی بپوشند، لباس سیاه طلبگی را بپوشند و سربازی هم نروند، این هم شده گریزگاهی از رفتن به سربازی. به لحاظ تسهیلات اجتماعی چون این امکانات برای مذهبی ها فراهم است، می تواند روی گسترش مذهبی ها تأثیر بگذارد.

■ منظور از یهودیان تلمودی چه

نحله ای از یهودیان هستند؟

□ این ها یهودیان بسیار متشروع و یا بهتر است بگویم بنیادگرا هستند، که شامل همان نحله ملی - مذهبی می شود و بسیار ضد فلسطینی هستند. حزب شاس داعیه های ناسیونالیستی افراطی ندارند. خاخام آوادیا یوسف رهبر حزب شاس و از یهودیان سفاردی اعلام کرده است اگر زندگی یهودیان در معرض خطر باشد باید سرزمین ها و حتی شهرک ها را تخلیه کنند تا جان شان حفظ بشود. این اصل را جهت حفظ جان یهودیان می گوید. لذا حزب شاس خیلی داعیه ناسیونالیستی نداشت، حتی یک دوره ای از آن به عنوان کبوتر صلح اسم می بردند. البته اخیراً بنا به دلایلی مواضع کمی افراطی شده و به حزب لیکود نزدیک شده است. با کشور مستقل فلسطینی موافق است اما محدودیت های زیادی می خواهد اعمال کند.

ملی - مذهبی ها که در همان حزب ملی - مذهبی تجمع پیدا کرده اند هنوز طرفدار اسراییل بزرگ هستند و عموماً نماینده یهودیان شهرک نشین هستند که مواضع مذهبی را با مواضع افراطی ناسیونالیستی توأم کرده اند و یک معجونی ساخته اند که مورد نفرت "جنبش صلح اکنون حزب مرتز" و بسیاری از نیروهای لیبرال سکولار داخل جامعه اسراییل هستند.

■ از جنبه تاریخی بنی اسراییل پیش از آن که به شریعت موسی تن دهند، یک قوم و نژاد بوده اند که این ویژگی در طول تاریخ همواره بروز و ظهور داشته است. با توجه به این که در جامعه کنونی اسراییل اقوام مختلفی گرد هم آمده اند آیا می توان از جنبه جامعه شناسی قایل به این موضوع شد که یهودیان در یک روند تکاملی از وحدت نژادی به وحدت ملی رسیده اند و آیا در شرایط کنونی می توان واژه ملت (Nation) را به اسراییلی ها اطلاق کرد؟

□ در واقع می توان گفت یهودیت تنها مذهبی است که ادعای قومیت هم دارد. به این معنا که یهودیان مدعی هستند یهودیت دین قومی است و برای

قوم بنی اسرائیل است البته نشانه‌هایی از این ادعا در خود کتاب مقدس هم هست. بنابراین یهودیان از ابتدا ائتلاف با نژادها و اقوام دیگر را از طریق ازدواج، ممنوع می‌کرده‌اند. البته تصویری که کتاب مقدس از داوود و سلیمان ارایه می‌دهد متفاوت است. سلیمان ۵۰۰ تازن داشته که عموماً از اقوام دیگر بودند، از مصری‌ها و فلسطینی‌ها و آمریان و اقوام دیگری که در فلسطین بودند. آن چه که سبب به اصطلاح تحریم ائتلاف با قوم‌های دیگر شده در واقع مربوط به تعالیم عزیر و فحمیا می‌باشد. این دو جزء رهبران بزرگ قوم یهود هستند. این‌ها مربوط به دوره‌ای می‌شوند که بخت‌النصر در واقع بیت‌المقدس یا اورشلیم را نابود کرده بود و یهودیان در بابل در تبعید

به سر می‌بردند تا این که کوروش آن‌جا را فتح کرد و به این‌ها اجازه داده شد بروند معبد را بسازند. عزیر وقتی که به فلسطین رفت و دید که باقی‌مانده یهودی‌ها با اقوام دیگر اختلاط و ازدواج کرده‌اند، خودش را به خاک انداخت و گریبان خودش را درید که این چه فاجعه‌ای است و آن‌جا دستور داد زانی را که از اقوام دیگر گرفته‌اند طلاق بدهند و از آن به بعد ازدواج با غیر یهود را به شدت تحریم می‌کند. این را به این دلیل می‌گویند که چون یهودی‌ها خودشان را یک قوم واحد می‌دانستند، برای حفظ هویت خودشان در دوران پراکندگی، سعی کردند که به آیین و شریعت خودشان پای بند بمانند. با وجود این که این‌ها در جهان پراکنده بودند ولی هیچ وقت حاضر نبودند با قومیت‌ها و ملت‌های دیگر ادغام بشوند. لذا سنن و آیین خودشان را حفظ کردند بنابراین، این قوم با آن که سرزمین واحدی نداشته و پراکنده بودند و بخشی از آن در غرب و بخش دیگری در شرق بوده ولی همواره دغدغه بازگشت به صهیون و حفظ

هویت قومی خودش را داشته و سنت‌هایش را با چنگ و دندان حفظ کرده است. با آن که این‌ها عموماً برای این که سنت‌هایشان را کنار بگذارند، مثل ختنه کردن و نخوردن گوشت خوک، تحت آزارهای خیلی شدید هم قرار گرفتند. بالاخره هم ناچار بودند دور هم جمع بشوند و هویت مستقلی برای خودشان تعریف بکنند. اقوام دیگری هم که یهودیان در میان آنان زندگی می‌کردند نسبت به این‌ها کینه هم می‌ورزیدند زیرا این‌ها دائماً خودشان را جدا می‌کردند و حاضر نبودند در بقیه ادغام بشوند. البته یهودیان حقوق قابل توجهی معمولاً در جوامع نداشتند این وضعیت همچنان بود تا این که این پدیده

Nation Steed در جهان به وجود آمد که تمایزات مذهبی را نادیده می‌گیرد و وفاداری افراد را به دولت و حکومت ملاک حقوق شهروندی قرار می‌دهد. یهودیان در رویارویی با ملت و دولت دچار بحران شدیدی شدند.

اگر این‌ها می‌خواستند خودشان را یک قوم و ملت جداگانه تعریف کنند نه از حقوق شهروندی می‌توانستند برخوردار شوند و نه می‌توانستند به عنوان شهروندان وفادار به حکومت شناخته بشوند. اگر می‌خواستند حقوق شهروندی کسب کنند باید اصل ادغام را می‌پذیرفتند و خودشان را فقط به عنوان یک اقلیت مذهبی تعریف کنند که در این صورت آن داعیه ملی و قومی آن‌ها خواه‌ناخواه از دست می‌رفت. همین‌جا بود که دو پارچه شدند: یک تعداد همان یهودیان اصلاح طلب که گفتند ما اقلیت مذهبی هستیم و باید در ملت‌های اطراف خودمان ادغام بشویم و فقط مذهب خودمان را داشته باشیم، یهودیان دیازپورا (دیازپورا یعنی تبعید، پراکنده) و یک عده

تحت تأثیر جنبش‌های ناسیونالیستی قرن نوزدهم اروپا گفتند نه، ما باید ملت خودمان را تشکیل بدهیم. این، با یک سلسله اهداف استعماری پیوند خورد و نهایتاً این‌ها موفق شدند در فلسطین، کشوری برای خودشان تأسیس بکنند. یهودیانی که از سراسر جهان در این‌جا جمع شدند همگی تعلق به یهودیت را به عنوان یک مسأله قومی و نژادی قبول دارند. هر کسی که وارد اسرائیل شده این را پذیرفته است. فقط راجع به احکام مذهبی تعهد آن‌ها فرق می‌کند. البته به دلیل این که در جوامع مختلفی زندگی کرده‌اند، تحت تأثیر فرهنگ‌های مختلف هم قرار گرفته‌اند و سطح توسعه آن کشوری که این‌ها در آن زندگی می‌کردند روی این‌ها تأثیر گذاشته است. قاعدتاً یهودیانی که از اروپا آمده‌اند با یهودیانی که از یمن و عراق و مراکش یا بنی‌اسرائیل که از هندوستان رفتند فرق دارند. این‌ها سطح فرهنگی مساوی ندارند لذا از این جهت جامعه دچار تنوع شده ولی از حیث تعلق به یک ملت، همه این ویژگی‌ها را دارند. در کنار این زبان عبری را احیاء کرده‌اند و الآن به عنوان یک زبان عام و زبان مشترک در اسرائیل جا افتاده است. سابقه تاریخی - فرهنگی آن‌ها هم یکسان است، آن‌ها سنت‌ها را هم حفظ کرده‌اند و الآن سرزمین واحد هم دارند. به نظر می‌آید که روند ملت‌سازی در بین اسرائیلی‌ها از قبل از نیمه دوم قرن نوزدهم شروع شده و با تشکیل دولت اسرائیل، عملاً موجودیت پیدا کرده است و الآن از این حیث نمی‌شود گفت که آن‌ها ملت نیستند. چون احساس تعلق به یک ملت بیشتر جنبه روانی دارد و از این منظر آن‌ها همه خودشان را متعلق به آن جامعه و آن قوم می‌دانند و به هر حال اساس مشترک عمومی آن‌ها این است که یک ملت هستند.

■ آیا آن‌ها خودشان هم می‌گویند که ما یک ملت هستیم ارزیابی شما با توجه به روند تشکیل دولت اسرائیل، این است؟ □ آن‌ها اصرار دارند که یک ملت هستند و اگر کسی بگوید که شما یک

یکی از یهودیان روسی مهاجر به اسرائیل در مصاحبه با خبرگزاری رویتر گفته بود "زندگی در اتحاد شوروی راحت‌تر از زندگی در این‌جا بود. چون آن‌جا مثلاً می‌گفتند در سیاست دخالت نکنید و در امور سیاسی ما دخالت می‌کردند ولی این‌جا ما همسایگانی داریم که در تمام امور زندگی ما می‌خواهند دخالت کنند و این‌ما را کلافه کرده است."

ملت نیستید، شدیداً موضع می‌گیرند.

■ در تحلیل شما ناسیونالیست‌های افراطی و بنیادگرای یهود دو جریان متمایز از یکدیگر دانسته می‌شوند. با توجه به چشم‌اندازی که شما در غلبه سکولاریسم بر بنیادگرایی و جریان ایدئولوژیک یهود تصویر کردید، چه تضمینی وجود دارد که ناسیونالیست‌های افراطی هم نقش فعال خود را در حاکمیت از دست بدهند، با توجه به این که تجربه فروپاشی شوروی و بلوک شرق نشان می‌دهد که با اضمحلال جریان‌های ایدئولوژیک، ناسیونالیست‌های افراطی قوت بیشتری می‌گیرند؟

□ بنیادگرایان اسرائیل خیلی گسترده و قوی نیستند. این‌ها عموماً نمایندگان دوستان هزار شهرک نشینی هستند که در زمین‌های فلسطینی ساکن هستند. که این‌ها خواه ناخواه در هر گونه برنامه صلح باید آن سرزمین را ترک کنند.

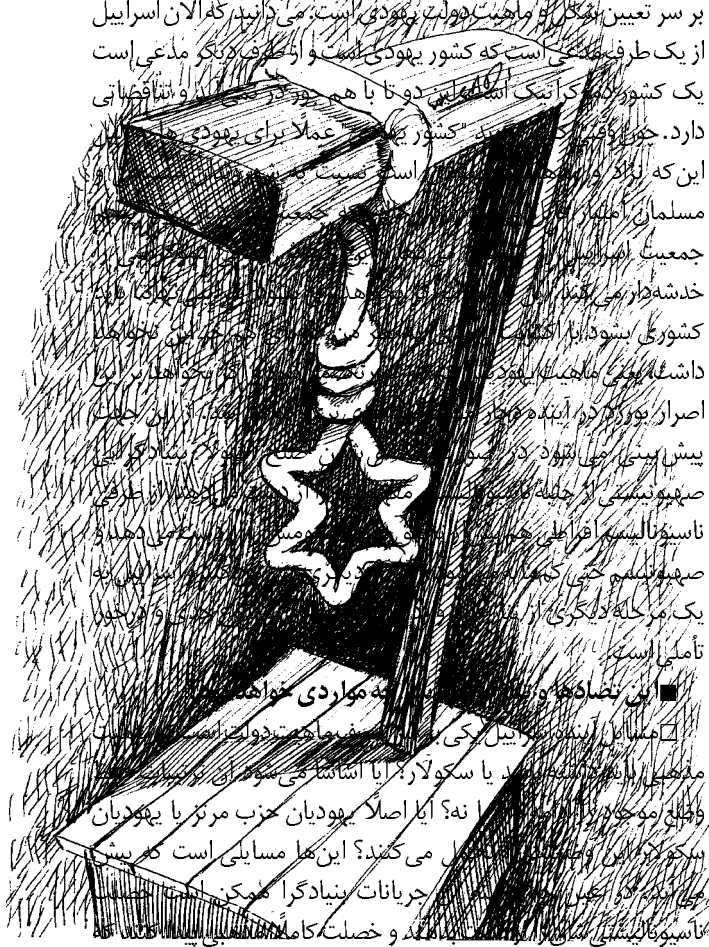
■ منظور سرزمین‌های اشغالی سال ۱۹۶۷ است؟

□ بله، بنابراین اگر قرار باشد صلحی در منطقه اتفاق بیفتد، این‌ها خواه ناخواه فلسفه وجودی خودشان را از دست می‌دهند. در کنار این‌ها ناسیونالیست‌های افراطی هستند مثل حزب تسومت یا گرایشی از حزب لیکود که این‌ها هم هنوز اصرار بر اسرائیل بزرگ دارند.

■ این اسرائیل بزرگ همان "نیل تا فرات" است؟

□ نه، این مرز نیل و فرات را دیگران به آن‌ها نسبت می‌دهند. آن‌ها هیچ وقت به‌طور رسمی چنین ادعایی را نکرده‌اند. آن‌هایی هم که اسرائیل بزرگ را مطرح می‌کنند منظورشان از رود تا دریا هست، از رود اردن تا دریای مدیترانه، که شامل همین کرانه باختری می‌شود و حتی جولان را هم شامل نمی‌شود. در حالی که آن‌ها جولان را در سال ۱۹۸۰ به سرزمین خودشان منضم کردند و حاضر هم نیستند پس بدهند. بیت المقدس شرقی را هم منضم کردند ولی جامعه بین‌المللی این ضمیمه شدن‌ها را مطلقاً به رسمیت نشناخته است. شما می‌دانید که شهر الخلیل و نابلوس و اریحا و جنین و رام‌الله و بیت‌الحم همه این‌ها شهرهای مذهبی هستند. قبر یوسف را در نابلوس کشف کرده‌اند، قبر حضرت ابراهیم در الخلیل است، اریحا اولین شهری است که موسی از این طرف رود اردن به آن نگاه کرد و از این نگاه قدیمی‌ترین شهر جهان به نظر می‌آید. اسرائیلی‌ها این‌ها را خیلی مقدس می‌دانند و به آن می‌گویند یهودیه و سامریه و خیلی حساسیت دارند و کرانه باختری را هم جزء همین مکان‌های مقدس می‌دانند. در حالی که جولان سرزمین مقدس نیست و لذا آن‌ها توجیهی برای ضمیمه کردن آن به اسرائیل ندارند. به هر حال منظور از اسرائیل بزرگ الآن همین است و می‌گویند که بین رود و دریا دو تا کشور نمی‌تواند باشد و در واقع کشور مستقل فلسطین را نفی می‌کنند. ولی ادعای رسمی و علنی راجع به سرزمین‌های دیگر آن‌چه که به‌عنوان رود نیل و فرات گفته می‌شود اصلاً ندارند. تنها یهودیان ناسیونالیست افراطی مثل طیفی از حزب لیکود یا کسانی مثل همین فری‌وی که ترور شد و از ناسیونالیست‌های افراطی و در عین حال سکولار هستند ادعای نیل تا فرات دارند. به نظر من فلسفه وجودی این‌ها هم تا زمانی است که صلحی اتفاق نیفتاده باشد. این‌ها الآن

بسیار اصرار دارند که یا آن‌جا کشور فلسطین تشکیل نشود یا اگر تشکیل می‌شود با محدودیت‌هایی مواجه خواهد شد، یعنی تهدید کرده‌اند. خوب این خواست روبه‌روی خواست جامعه بین‌الملل و مهم‌تر از آن، روبه‌روی مقتضیات واقعی منطقه قرار گرفته است و اگر به مقتضیات واقعی منطقه توجه نشود اساساً جنگی در می‌گیرد که همه چیز را متلاشی می‌کند. بنابراین هم خواست جامعه بین‌الملل و هم مقتضیات منطقه اقتضا می‌کند که یک کشور مستقل فلسطینی با مرزهای مطمئن و امن شکل بگیرد. اگر این شکل بگیرد اصولاً بحث ناسیونالیسم افراطی در جامعه اسرائیل مفهومی را از دست می‌دهد و بر این اساس برخی صاحب‌نظران می‌گویند اصولاً صهیونیسم هم ممکن است مفهومی را از دست بدهد و ما وارد یک دوره پساً صهیونیسم بشویم، چون هدف صهیونیسم هم این بوده که کشور یهودی تشکیل بدهد. البته این کشور را تشکیل داده‌اند اما این مورد پذیرش کشورهای منطقه قرار نگرفته است. بنابراین صهیونیسم هدفش این بوده که کشور اسرائیل را در بین تلاطمات منطقه‌ای و جنگ‌ها حفظ کند حالا اگر صلح اتفاق بیفتد به این معنا که کشورهای منطقه موجودیت اسرائیل را بپذیرند و با آن روابط عادی برقرار بکنند، صهیونیسم هدفش متحقق شده و دیگر فلسفه وجودی وجودی اش را از دست می‌دهد و وارد یک دوره پساً صهیونیسم می‌شود. در دوره پساً صهیونیسم بیشتر درگیری بر سر تعیین شکل و ماهیت دولت یهودی است. می‌دانید که الآن اسرائیل از یک طرف مدعی است که کشور یهودی است و از طرف دیگر مدعی است که یک کشور است که اکثر اشغال‌شده‌ها با هم خود را می‌شناسند و شناخته می‌شوند. این‌ها دو چیز است که در کشور یهودی وجود دارد. چون وقتی که یک کشور مستقل است، عملاً برای یهودی‌ها این که تعدادشان در آن کشور زیاد باشد، مسئله نیست. آن‌هایی که در فلسطین مسلمان هستند، در فلسطین جمعیت اسرائیلی‌ها را از آن‌ها بیشتر است. آن‌ها در فلسطین خدشه‌دار می‌شوند، آن‌ها در فلسطین به تبعیت از قوانین فلسطین و فلسطین زندگی می‌کنند. آن‌ها در فلسطین به تبعیت از قوانین فلسطین زندگی می‌کنند. آن‌ها در فلسطین به تبعیت از قوانین فلسطین زندگی می‌کنند. آن‌ها در فلسطین به تبعیت از قوانین فلسطین زندگی می‌کنند.



در این صورت باز هم تنش در داخل جامعه اسرائیل شدیدتر خواهد شد. ■ چند سال پیش در ترکیه اربکان و حزب رفاه به لحاظ دموکراتیک موفق شدند اکثریت را بدست بیاورند و این اکثریت با هویت لائیک ترکیه در تضاد قرار گرفت، در حالی که ترکیه مدرن بر این هویت استوار است. بنابراین هر جریانی و هر اکثریتی اگر ناقض این هویت باشد با آن برخورد می‌شود. عملاً هم دیدیم که حزب رفاه را غیرقانونی اعلام کردند. آیا احتمال می‌دهید در اسرائیل هم بگویند "این هویت ماست" و هر جریان دموکراتیکی را از بین ببرند. منتها چون توان ندارند به ترور و سرکوب متوسل بشوند نظیر ترور اسحاق رابین؟

□ در اسرائیل اگر احزاب مذهبی این قدر قدرت پیدا کنند که بتوانند حاکمیت را بدست بگیرند به نظر من بدون کمترین تردیدی به معنای نابودی اسرائیل است. به این دلیل که ۷۰٪ جمعیت غیرمذهبی و همین‌طور کسانی که گرایش سنتی مذهبی دارند و به مذهب احترام می‌کنند این‌ها نمی‌توانند آن‌جا دوام بیاورند و قطعاً از اسرائیل خارج می‌شوند. و آن جمعیتی هم که می‌ماند، جمعیت سخت‌گیر بنیادگرایی است که زندگی را برای آن‌ها جهنم می‌کند.

علاوه بر این، جهان فعلی حکومتی با این ماهیت را نمی‌پذیرد و یهودی‌ها که همواره ادعایشان این بوده که براساس عصر روشنگری یک جنبش صهیونیستی را راه انداخته‌اند و پایه یک کشور را تشکیل داده‌اند، اگر یهودیان مذهبی افراطی حاکم بشوند، همه این ادعاها هم از بین می‌رود و الآن بعضی‌هایشان به شدت نگران هستند. البته اگر توازن جمعیت طوری باشد که

یهودی‌های مذهبی اکثریت بشوند خواه‌ناخواه قدرت بدست آن‌ها می‌آید، چون چرخش قدرت در اسرائیل کاملاً دموکراتیک است. هر حزبی بتواند اکثریت کنیسه را در دست بگیرد یا در انتخابات نخست‌وزیری برنده بشود قدرت را بدست می‌گیرد و هیچ کاری هم نمی‌شود کرد. اگر اوضاع جمعیتی به گونه‌ای تغییر و تحول پیدا کند که افراطیون مذهبی اکثریت را کسب کنند، من فکر می‌کنم این یعنی نابودی اسرائیل و تقریباً همه یهودیان سکولار غیرمذهبی هم این را تفسیر می‌کنند.

■ اگر سکولارها جمعیتشان بیشتر شود احتمال دارد که هویت مذهبی و قومی تحت الشعاع قرار بگیرد؟

□ این هم قابل تصور است، شما فرض کنید جمعیت یک میلیون و دویست هزار نفری اعراب که شهروند اسرائیل هستند با زاد و ولد زیاد اکثریت جمعیت اسرائیل را داشته باشند، در این صورت اسرائیل هیچ کاری

نمی‌تواند بکند. این‌ها کنیسه می‌روند، الآن احزاب عرب آن‌جا دوازده نماینده دارند. اگر بتوانند ۶۳ نماینده داشته باشند دیگر کار تمام است. اعراب اسرائیل که شهروند اسرائیل محسوب می‌شوند یا مسلمان هستند یا مسیحی. این‌ها اگر بتوانند اکثریت پیدا بکنند کاری نمی‌شود کرد. الآن سکولارها اکثریت قاطع هستند و مجموعه یهودیان مذهبی اعم از حزب شاس، و حزب ملی و مذهبی و دو سه حزب کوچک دیگر، از مجموع ۱۲۰ نماینده کلاً ۲۵ نماینده در کنیسه دارند. لذا مذهبی‌ها الآن قدرت فائقه نیستند. همان‌طور که گفتم غیر از شکاف مذهب و سکولاریسم، شکاف‌های دیگری هم در جامعه اسرائیل است. شکاف بر سر نوع صلح با فلسطینی‌ها، شکاف بین راست و چپ اقتصادی و شکاف بین سفاردی‌ها و اشکنازی‌ها این‌ها موجب شده که احزاب سکولار به دلیل این اختلافاتشان در مقابل احزاب مذهبی ائتلاف نکنند. اما اگر صلح اتفاق بیفتد و بحث شکاف بین صلح‌طلبی و ناسیونالیسم افراطی از بین برود، احزاب سکولار می‌توانند علیه احزاب مذهبی ائتلاف کنند و این براهتی امکان‌پذیر است ولی بحث بر سر این است که احزاب مذهبی هم یک جمعیت قابل توجهی هستند، اگر احزاب سکولار با ائتلاف خود بخواهند مذهبی‌ها را به حاشیه برانند این‌ها باز ممکن است حرکت خشن بکنند.

به‌طور کلی عمده‌ترین عاملی که موجب شده تا شکاف‌های جامعه اسرائیل فعال نشود، همین درگیری‌ها و بحث‌ها با اعراب و فلسطینی‌ها بوده است و این اگر حل بشود این شکاف‌ها فعال می‌شود و جامعه اسرائیل را برای مدت زیادی درگیر می‌کند و اساساً ممکن است جامعه اسرائیل را دچار استحاله‌هایی کند که الآن غیرقابل فهم است. از همین رو است که من در مقاله‌ها هم تأکید می‌کنم که صلح به زبان آن‌هاست، بگذارید این اتفاق بیفتد.

■ تحقق صلح به معنی نابودی اسرائیل است؟

□ نابودی نه! من می‌گویم درد فلسطینی‌ها کاهش پیدا می‌کند و جامعه اسرائیل دچار تنش می‌شود. در آن صورت دیگر ما مسؤلش نیستیم و خود اسرائیلی‌ها باید با وضعیت خودشان کنار بیایند.

■ در سیستم جامعه اسرائیل ظاهراً یک نوع ناهمگونی به چشم می‌خورد. از یک سو در سیستم اقتصادی خود روش‌های یک اقتصاد متمرکز دولتی را که شبیه به روش دولت‌های سوسیالیستی است به کار گرفته‌اند و از سوی دیگر در نظام سیاسی خود ساختار دموکراسی را الگو قرار داده‌اند و در برخورد با مسایل خارجی نیز

**خاخام آوادیا یوسف رهبر
حزب شاس و از یهودیان
سفاردی اعلام کرده است اگر
زندگی یهودیان در معرض
خطر باشد باید سرزمین‌ها
و حتی شهرک‌ها را تخلیه
کنند تا جانشان حفظ
بشود. این اصل را جهت
حفظ جان یهودیان می‌گوید.
لذا حزب شاس خیلی داعیه
ناسیونالیستی نداشت،
حتی یک دوره‌ای از آن
به عنوان کبوتر صلح اسم
می‌بردند.**

مانند یک دولت نظامی عمل می‌کنند. این چند پاره‌گی چگونه تحلیل می‌شود، آیا حاصل یک مصلحت‌اندیشی پراگماتیستی است یا این که نشان از جناح‌بندی‌های جدی در جامعه اسرائیل دارد؟

صهیونیست‌ها که قبل از تشکیل اسرائیل عموماً در اروپا فعالیت می‌کردند، جذب جنبش‌های کارگری و سوسیالیستی شده بودند و داعیه‌های سوسیالیستی قوی داشتند و در سال ۱۹۰۵ خیلی از این‌ها طرفدار آن انقلاب بودند. وقتی انقلاب شکست خورد این‌ها به فلسطین رفتند و آن‌جا کیپوتس‌ها را تشکیل دادند. این کیپوتس‌ها ظاهراً تنها مورد علاقه استالین نبود بلکه مرحوم آل احمد و ملکی و دیگرانی را هم به‌اشتباه انداخت البته آل احمد نظرش تغییر کرد ولی ملکی تا آخر عمر از نظریه ارض موعود برنگشت. البته فقط ۲٪ جمعیت اسرائیل در کیپوتس‌ها زندگی می‌کنند. اقتصاد اسرائیل اقتصاد پیچیده‌ای است، نمی‌شود گفت فقط یک اقتصاد دولتی است. ببینید! در اسرائیل یک جامعه مدنی کاملاً گسترش یافته وجود دارد. با این که مذهبی‌ها در حیطه دولت قدرت دارند اما وقتی در امور جامعه مدنی دخالت می‌کنند با مشکل مواجه می‌شوند، یا اصلاً حق ندارند دخالت کنند. بنابراین چون یک جامعه مدنی خیلی قوی در آن‌جا وجود دارد و دولت به یک معنا بر همه چیز کنترل ندارد، هم مالکیت خصوصی است و هم کیپوتس است که کاملاً اشتراکی است و هم یک سلسله قوانین تأمین اجتماعی وجود دارد که دولت خودش را موظف می‌داند که حقوق بیکاری بدهد ولی در مجموع یک دولت سوسیالیستی است یا به عبارتی بوده. اما از موقعی که حزب لیکود حاکم شد، به‌ویژه در دوره نتانیاهو که اصلاحات ساختاری زیادی را در جهت خصوصی‌سازی شروع کرد. این اصلاحات بازتاب چندانی پیدا نکرد. به دلیل این که آنجا اصولاً مسایل سیاسی بازتاب پیدا می‌کند. این که در حوزه اقتصاد چه تغییراتی اتفاق می‌افتد ما کمتر توجه می‌کنیم اما توجه کشورهای غربی به این مسایل بیشتر است.

نیکسون هم در کتاب "فرصت را از دست ندهید" روی این قضیه که اسرائیل باید به سمت خصوصی‌سازی حرکت کند و دیگر دولت نمی‌تواند بار اقتصاد آن‌جا را به دوش بگیرد، تأکید می‌کند. به نظر می‌رسد بین حزب کارگر که به لحاظ اقتصادی گرایشات سوسیالیستی دارد با حزب لیکود که در واقع یک حزب با اقتصاد لیبرال است یک همگرایی پیش می‌آید، همچنان که این همگرایی در کشورهای اروپایی بین احزاب لیبرال و احزاب سوسیالیست دارد به وجود می‌آید. حتی موقعی که باراک نخست‌وزیر بود کتاب "راه سوم" گیدنس را بین اعضای کابینه خود توزیع کرد و با این کار می‌خواست گرایشات اقتصادی خود را نشان دهد. گیدنس در واقع مشاور اقتصادی تونی بلر هم هست. برای پیشبرد یک نوع سوسیالیسم دموکراسی که با خصوصی‌سازی دارد کنار می‌آید. البته این نفی آن ۲٪ جمعیت که در کیپوتس‌ها زندگی می‌کنند و زندگی مشترک را دوست دارند نیست. آن‌ها در واقع خودشان را از حوزه دولت جدا می‌دانند و می‌خواهند آن‌طور زندگی بکنند.

البته این ۲٪ شیوه تولید مدرن و مکانیزه دارد و در تولید ناخالص ملی اسرائیل نقش قابل توجهی دارد.

بله، نقش دارد. ولی به لحاظ جمعیت درصد قابل توجهی از جمعیت اسرائیل را تشکیل نمی‌دهند. در هر صورت این اقتصاد متنوع و رنگارنگ، خودش یک بازتابی از خصلت دموکراتیزه اسرائیل است و یک نشانی از غنی بودن جامعه مدنی در آن‌جاست. اما این بحث‌ها با میلیتاریسم آن‌ها متفاوت است. روابط درونی آن‌ها کاملاً دموکراتیک است. ولی در برخورد با مخالفان خارجی و دولت‌های عرب و فلسطینی‌ها این‌ها خیلی میلیتاریزه هستند. آن هم به این دلیل است که آن‌طوری که خودشان تحلیل می‌کنند می‌گویند خوب ما از اول که به وجود آمدیم توسط همسایگانمان به رسمیت شناخته نشدیم. ما را یک دولت غاصبی می‌دانند که باید نابود بشویم. برای این که بتوانیم از پس این همه جمعیت همسایگان دنیای عرب و اسلام بر بیاییم با توجه به این که ما جمعیت کوچکی هستیم باید یک انضباط شدیدی داشته باشیم. بنابراین مدت سرکاری آن‌جا سه سال است، مدت زیادی را به صورت نیروی ذخیره به سر می‌برند، زن و مرد باید آموزش نظامی ببینند، هر ماه یک روز آموزش نظامی باید ببینند. بنابراین این‌ها همیشه یک جامعه منضبط هستند. البته این انضباط در اقتصادشان هم خیلی تأثیر گذاشته است. در واقع طبق تحلیل خود آن‌ها، اگر بخواهند باقی بمانند، باید در حوزه نظامی بسیار منضبط باشند و همه نیروها همواره آماده خدمت باشند. اگر هم که اول جوان‌ها از این نوع زندگی کردن خسته شده‌اند می‌توانند راحت تر باشند. ناگفته نماند که گرایش به این نوع انضباط دورهمی اول هر جنس خیلی زیاد است ولی همان که می‌گذرد مردم خسته می‌شوند و می‌خواهند شرایط عادلانه‌تری داشته باشند.



نیست. بین دو کشور متخاصم سرمایه‌ها نمی‌توانند رد و بدل بشوند به دلیل این که قوانین ممنوعه وجود دارد. این فقط در صورتی است که صلح بشود. اصلاً مبنای صلح هم همین است که یک منطقه یک پارچه اقتصادی شکل بگیرد. در آن صورت اعراب می‌توانند بروند کارخانه‌های آن‌ها را بخرند و اسرائیلی‌ها هم می‌توانند در کشورهای عربی سرمایه‌گذاری بکنند. اسرائیلی‌ها به دلیل این که نیروی فنی ماهر دارند و در حوزه پزشکی و کشاورزی ژنتیکی از تکنولوژی پیشرفته برخوردارند، می‌توانند بخش بزرگی از بازار و صنعت اعراب را به خود اختصاص دهند. اصلاً اساس صلح به نوعی ادغام اسرائیل در منطقه هم هست تا اسرائیل در منطقه منزوی و گوشه‌گیر نباشد. ملک عبدالله پادشاه اردن گفته است ما باید اسرائیل را در منطقه جذب کنیم. البته این دو معنا دارد: یک معنایش این است که باید بپذیریم که در منطقه کشوری به نام اسرائیل وجود دارد و معنای دیگر هم این که اسرائیل از آن ماهیت یهودیش فاصله بگیرد و مقداری مواضع خودش را تعدیل کند و مثل بقیه کشورهای منطقه بشود. اتفاقاً شیمون پرز هم یک کتابی راجع به خاورمیانه جدید نوشته و فصل‌هایی از آن رابه وضعیت اقتصادی منطقه اختصاص داده است. در آن جا نظرات نیکسون هم در مورد ضرورت توسعه اقتصادی منطقه مطرح شده است. همچنین بحث توسعه اقتصادی فلسطین و اردن و این که اسرائیل در این زمینه چقدر می‌تواند تأثیرگذار باشد. همین‌طور کمک‌هایی که خود اسرائیل می‌تواند از جهان دریافت کند، همگی به بحث گذاشته شده است.

■ شما در بخشی از صحبت‌هایتان به یهودیان اصلاح طلب یا همان یهودیان دیازپورا اشاره کردید. این‌ها اصلاحات مورد نظر خود را بر چه اساسی می‌خواهند انجام دهند؟ آیا مبنای آن‌ها همان منون مذهبی تورات و تلمود است که متناسب با مقتضیات زمان و مکان آن را تحقق دهند؟ بطور کلی نحوه برخورد این جریان با مذهب چیست؟

□ این را باید بگویم که همه یهودی‌های دیازپورا مذهبی اصلاح طلب نیستند و بستگی دارد که این‌ها متعلق به کجا باشند. مثلاً یهودیان روس عموماً لائیک هستند و یهودیان کشورهای شرقی ارتدوکس هستند. بیشتر یهودیان آمریکا و بعضاً برخی از مجامع یهودی در اروپا خودشان را یهودی اصلاح طلب می‌دانند. این‌ها یهودیانی بودند که می‌خواستند مذهبی بمانند و در عین حال در جوامع اطراف خود ادغام بشوند. ولی در این مسیر با مشکل روبه‌رو می‌شدند. اگر می‌خواستند به یهودیت ارتدوکس وفادار بمانند اساساً امکان ادغام نبود، اگر هم می‌خواستند غیرمذهبی بشوند به معنای این بود که اصولاً می‌بایست از هرگونه سنت یهود فاصله بگیرند. در این صورت چون قومیت یگانه و مذهب یهود را نفی می‌کردند دیگر نمی‌توانستند ادعای یهودیت داشته باشند. بنابراین ضرورت عینی این‌ها را به سمت تفسیری از مذهب یهود کشاند که نه ارتدوکس باشد و نه لامذهبی. از این رو آمدند به تفسیر و تعبیر متون دست زدند.

■ با چه مندی این کار را می‌کردند؟ آیا توجیه و استدلال دینی داشتند؟ مثل اجتهاد شیعی که معتقد به لحاظ کردن مقتضیات زمان و مکان در اجرای احکام و مسایل دینی است؟

□ تا آن جا که من اطلاع دارم این‌ها برای "هالاخا" یا آن‌چه که به عنوان

فقه یهودی مطرح است تقدس قایل نیستند. برخلاف یهودیان ارتدوکس که برای "هالاخا" نوعی تقدس در حد وحی قایل بودند.

■ برای تورات چه؟

□ برای تورات تقدس قایلند ولی "هالاخا" به معنای مجموعه آن‌چه به عنوان آرای فقیهان و متفکران یهودی در طول تاریخ مطرح هست این را گفتند که ارزش وحی ندارد و از مسایل گوناگون آمیخته است که ما باید به طور گزینشی با آن برخورد کنیم. از هر جای آن که در زندگی امروزی به ما کمک می‌کند استفاده می‌کنیم. و در هر جا که این احکام مغایر با عقل و زندگی مدرن است، تعهدی برای اجرای آن نداریم. در واقع این‌ها برای تطبیق خودشان با شرایط اجتماعی سعی کردند که متون دینی و آرای مذهبی خاکام‌های قبل از خودشان را به صورت گزینشی مورد بهره‌برداری قرار بدهند.

■ یعنی پدیده‌ای به اسم مقتضیات زمان و مکان در فقه آنان مطرح نیست مانند اصطلاح اجتهاد که در فقه شیعه مطرح است؟

□ اجتهادی که در فقه شیعه مطرح است، خواستگاهش همان فقه سنتی بوده است. یعنی یک بخشی از فقها که از سنت برآمده‌اند این‌ها به سمت سیاست و فهم مسایل اجتماعی رفته و از همان خواستگاه سنتی به این نتیجه رسیده‌اند که ما باید این فقه متداول را یک مقداری به روز کنیم یا عناصر زمان و مکان را در نظر بگیریم. اما یهودیت اصلاح طلب اساساً خواستگاهشان این نیست. قبل از فروپاشی پادشاهی اول یهودیان و تخریب اورشلیم، دو جریان مذهبی ظهور کردند: یکی صادوقیان بودند که این‌ها اصرار داشتند وحی فقط اسفار پنجگانه و مجموعه کتاب‌های مقدس است. جریان دیگر یک فرقه بود به نام فریسیان که این‌ها معتقد بودند وحی نازل شده بر موسی باید توسط فقیهان تأویل بشود و تشریح گردد تا بتواند مسایل روز را جواب بدهد. می‌دانید که در نگاه یهودیت قربانی کردن فقط در خود معبد امکان پذیر است. وقتی که معبد نباشد در جای دیگری نمی‌توان قربانی کرد. در واقع پس از فروپاشی و نابودی معبد سبب شد که صادوقیان که فقط می‌خواستند در چارچوب وحی منزل در تورات حرکت بکنند، نتوانند خودشان را با شرایط جدید وفق بدهند. بنابراین فریسیان شروع کردند به تأویل و تفسیر. در واقع آن‌چه که امروز ما به عنوان تلمود می‌شناسیم، نتیجه تلاش‌های همین فریسیان هست و این مجموعه تفسیرهای متفاوتی است که خودش کتاب مقدسی شده است. فریسیان در زمان خودشان نسبت به صادوقیان روش ملایم‌تری داشتند. به هر حال قربانی که اهل تفسیر و تأویل می‌شود نسبت به قربانی که فقط می‌خواهد به ظاهر یک متن توجه کند، خواه ناخواه متعادل‌تر و ملایم‌تر می‌شود.

■ در جامعه ما افرادی مثل مرحوم طالقانی، مرحوم بازرگان و مرحوم شریعتی که "متن قرآن" را مبنا قرار داده بودند مترقی‌تر از کسانی بودند که "فقه" را مبنا می‌گرفتند؟

□ این‌جا خیلی متفاوت است. مرحوم طالقانی و بازرگان و خلیف نژاد وقتی که به قرآن رجوع می‌کنند، این‌ها عموماً کسانی هستند که ضرورت‌های روز و علم جدید را می‌دانند و با توجه به پیش‌فرض‌هایی که در ذهنشان جا گرفته، قرآن را از منظر نیازهای بشر امروز نگاه می‌کنند در

اما کم کم خودشان را با شرایط و محیط آن جا وفق دادند و به صورت کمونیست های ملی در آمدند.

■ شما اصلی ترین تضاد را بین سکولارها و مذهبی ها قلمداد می کنید و در این رابطه از فشار آمریکا به بنیادگرایی مذهبی نیز حمایت می کنید. دیدیم که این فشارها باعث شد که بنیادگراها منسجم تر شده و حتی به یهودی کشی و ترور اسحاق رابین برسند و این سبب به جنگ داخلی و ناامنی بیشتر منطقه بینجامد. در حالی که جامعه اسرائیل براساس جانبازی های همین بنیادگرایان تورات خوان و تلمود خوان به وجود آمده آیا بهتر نیست به جای استفاده از فشار خارجی آمریکا با همین بنیادگراها برخورد های تعالی بخش مذهبی کنیم و پای آمریکا را هم به منطقه نکشانییم؟ و به نوعی همان اتحاد یهودی - مسیحی - مسلمان پا بگیرد؟

□ وقتی که می گوئیم بنیادگرای یهودی باید بینیم منظور چی هست؟ آیا منظور جنبش گوش امونیم هست یا منظور حزب شاس است یا کسانی که تلمودخوان هستند و یا آن هایی که اسحاق رابین را کشتند؟ تلمودی ها دو دسته هستند: یکی از آن ها همین حزب شاس را رهبری می کند که یک حزب مذهبی است و می خواهد احکام مذهبی در آن جا رعایت بشود و خیلی هم نسبت به سکولارها سخت گیر است. این حزب داعیه ناسیونالیستی شدید ندارد و رهبر روحانی این ها خاخام آوادیا یوسف اعلام کرده که اگر جان یهودی ها در خطر باشد باید از سرزمین های فلسطینی عقب نشینی کرد. البته در بعضی متون از این ها به عنوان بنیادگرا یاد می شود اما به نظر می آید این ها به یک معنا بنیادگرا هستند، ولی از جنبه های دیگر عناصر بنیادگرا را در خود ندارند. بنیادگرایان اصلی جنبش بوش امونیم بود که تدریجا به یک جنبش زیرزمینی تبدیل شده و گروه های تروریستی مثل "گروه کاخ" از آن سر زد که رهبر آن ها در آمریکا ترور شد. این ها که نماینده شهرک های یهودی نشین هستند تفسیری از سرزمین اسرائیل می کنند که گویی ادامه اشغال سرزمین های فلسطین یک امر دینی و مقدس است. یعنی این ها یک نوع افراط گرایی ناسیونالیستی را با یک نوع بینش مذهبی در هم آمیخته اند و یک معجونی درست کرده اند که از آن خشونت بیرون می آید. جنبش گوش امونیم مسؤل اصلی حمله به شهرهای فلسطین و آبادی های فلسطین نشین در سرزمین های اشغالی بوده و هر روز فاجعه درست می کرده است. الان هم کسانی که در شهرک های یهودی نشین ساکن هستند، از تندروترین یهودیان چه به لحاظ مذهبی و چه به لحاظ ناسیونالیستی هستند و بعضی وقت ها به قدری افراط می کنند که خود ارتش اسرائیل واکنش نشان می دهد. مثلا "باروخ گلدشتاین" که در مسجد حضرت ابراهیم ۲۹ نفر فلسطینی را شهید کرد ارتش که آن جا حضور داشت، گلدشتاین را کشت. گلدشتاین یک تلمودخوان آمریکایی بود که آمده بود در اسرائیل ساکن شود. یهودیان ساکن الخلیل یک مقبره باشکوهی برایش درست کرده اند و آن جا را زیارت می کنند و نماز می خوانند. دولت های کارگری که در اسرائیل سر کار آمده اند چند بار خواستند آن جا را تخریب کنند ولی هنوز موفق به انجام این کار نشده اند. این ها تا این اندازه تندرو هستند. اسرائیل شاهاک این ها را این

حالی که اگر به آن صادوقیان نگاه کنید آن ها مثل ظاهریه هستند که در صدر اسلام ظهور کردند و اصرار داشتند همین نصی که وجود دارد همان است و غیر از آن اصلا پیامی ندارد. مرحوم طالقانی خودش اهل تفسیر است در حالی که صادوقیان تفسیر را قبول نداشتند. لذا اگر بخواهیم قیاسی انجام دهیم، فریسیان به این نحله ای که شما می گوئید، نزدیک ترند. چون آن متن مقدس را نهی نمی کردند. می گفتند آن باشد ولی آن را باید گسترش بدهیم و فهم خودمان را جهت استخراج احکام به کار ببندیم. فریسیان در واقع مسبب به وجود آمدن تلمود شدند که شامل مجموعه عظیمی از تلمود بابلی و تلمود فلسطینی است. البته فریسیان در ابتدا تمایل داشتند احکامی را که در تورات آمده مقداری تعدیل و آسان کنند و عملا هم به این سمت حرکت می کردند. ولی از زمانی که یهودیان به تبعید رفتند فریسیان هم اصرار داشتند که احکام مذهبی یهود باید یک جور و یک شکل به همین صورت اجرا بشود تا یهودیان در پراکندگی بتوانند هویت واقعی خودشان را حفظ بکنند. بنابراین حرکت فریسیان هم سست شد.

■ در مانیفست مارکس که در سال ۱۸۴۸ قبل از کمون پاریس نوشته شده بود نه قوم و نژاد، نه آب و خاک و نه اجداد و نیاکان هیچ کدام اصالت ندارد. مارکس تاریخ را به دو محور کار و سرمایه تقسیم کرد و معتقد بود آن چه که اصالت دارد تکامل ابزار تولید می باشد. سؤال این است که این مانیفست با همه گسترشی که در اروپا پیدا کرد و با توجه به این که مارکس و انگلس هم یهودی بودند چه تأثیری بر یهودیان گذاشت؟ ضمن آن که حتی یهودیان هم عضو حزب کمونیست روسیه بودند و باندی ها را تشکیل دادند. با وجود این که نفس مانیفست را پذیرفتند ولی در درون حزب کمونیست هم یک شقه خاصی شدند و داد نلین را بلند کرده بودند.

□ در واقع تأثیرات مارکسیسم بر یهودیان در دو جهت متفاوت بوده است. یک تعدادی مارکسیست شدند به این معنا که هم هویت دینی شان و هم هویت قومی شان را نقد کردند. آن ها کسانی مثل تروتسکی شدند و داعیه ای در این مورد که بر دین یهود باقی هستند نداشتند. اما یک تعداد دیگری که تحت تأثیر مارکسیسم، سوسیالیست شدند قومیت خودشان را نقد نکردند. این ها عموماً در جنبش های کارگری اروپا و قرن نوزده روسیه بسیار فعال بودند و این ها بنیانگذاران صهیونیسم کارگری یا صهیونیسم سوسیالیستی شدند. پس از آن که در انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه شکست خوردند به سرزمین فلسطین آمدند و در آن جا کبیوتس ها را پایه گذاشتند سابقه کبیوتس به قبل از تجربه اتحاد جماهیر شوروی برمی گردد. بعد از این ها یهودیان اروپایی به صهیونیسم سوسیالیسم گرایش پیدا کردند که همان حزب سوسیالیزم اسرائیل یا حزب کارگر است و قبلا اسمش حزب "ماپای" بود که رهبرش بنگوریان بود. این ها همان یهودیان سوسیالیست هستند که الان هم در کبیوتس ها زندگی می کنند. بنابراین، این دو تأثیر مارکسیسم را می توان بر یهودیان دید. الان هم در اسرائیل کمونیست هایی هستند که این ها هویت قومی خودشان را نفی نمی کنند اما نسبت به قبل خیلی علاقه ندارند و در واقع یک نوع مارکسیست ملی شده اند. البته این ها در ابتدای شکل گیری، داعیه های انترناسیونالیستی داشتند و تندرو بودند.

داد. به نظر شما احساس عدم امنیت تا چه میزان در وحدت جناح‌های مختلف اسرائیل موثر بوده است؟ آیا این احساس واقعا وجود دارد یا این که به طور تصنعی از سوی جریان‌های افراطی درون اسرائیل به آن دامن زده می‌شود؟

□ اسرائیل جامعه متنوع و متکثری است. آن تعدادی که در پی حفظ اسرائیل بزرگ و در پی نگه داشتن کرانه غربی و نوار غزه هستند، کاملاً روشن است که مسایل امنیتی را بهانه قرار می‌دهند برای این که تنش را افزایش بدهند. این‌ها مسأله‌شان حفظ زمین است. بعضی از جریان‌های صلح طلب اعتقاد دارند اگر قرار باشد صلحی محقق بشود باید یک طوری بشود که تضمین امنیتی هم برای اسرائیل به وجود بیاید. این‌ها به سابقه تاریخی خودشان نگاه می‌کنند که آمده‌اند به زور یک بخشی از سرزمین دیگران را گرفته‌اند. طبیعی است که هیچ کس به راحتی تن به این قضیه نمی‌دهد. لذا می‌گویند هر لحظه ممکن است اوضاع به حال اولش برگردد. می‌گویند اگر ما زمین را بدهیم دیگر به راحتی نمی‌شود زمین را پس گرفت ولی معاهده امضا شده را یک شبه می‌شود پاره کرد. بنابراین مسأله نیروهای مختلف در اسرائیل خیلی متفاوت است. اما آن چه که مسلم است همین ترس از خطرات بیرونی تا حالا سبب انسجام داخل اسرائیل شده است. شما همین یک سال و نیم اخیر را نگاه کنید از موقعی که عملیات انتحاری شروع شده و یهودی‌ها احساس کردند که دیگر امنیت ندارند و هر لحظه ممکن است در خیابان، در رستوران در قمارخانه، لب دریا و هر جای دیگری یک دفعه انفجاری رخ بدهد، این احساس عدم امنیت این‌ها را به سمت حمایت از شارون سوق داده است. شارون در شرایط طبیعی هیچ وقت بیش از ۱۵-۱۰ درصد حمایت از جامعه اسرائیل را نداشت. ولی الآن وضع به گونه‌ای شده است که ۷۰ درصد جمعیت از او حمایت می‌کنند. این در نتیجه همین احساس عدم امنیتی است که اسرائیلی‌ها دارند. اگر این احساس از بین برود، من فکر می‌کنم شکاف‌های درون جامعه اسرائیل فعال می‌شود. اساس حرف من این است که اگر اسرائیلی‌ها، آن اکثریت جمعیتی که خیلی تندرو نیستند و ادعاهای خیلی بزرگ ندارند، احساس کنند در همین چارچوب سرزمینی که از طرف سازمان ملل به رسمیت شناخته شده امنیت خواهند داشت و دیگر از جانب فلسطینی‌ها و همسایگان‌شان تهدیدی متوجه آنان نیست، آن موقع به سمت طرح تقاضاهای تاریخی خود که تاکنون آن را مطرح نکرده‌اند پیش خواهند رفت. همین طرح تقاضاها اوضاع در داخل اسرائیل را متشنج خواهد کرد. لذا تا ابد اسرائیلی‌ها نمی‌توانند با طرح مسایل خارجی، به شکاف‌های درونی سرپوش بگذارند.



گونه توصیف می‌کند: این‌ها آتش درست می‌کنند. سپس جوانان همراه با خواندن مضامین داوود دور آتش می‌چرخند و آن قدر به این کار ادامه می‌دهند که به حالت خلسه فرو می‌روند. در این حالت گویا یک روحیه وحشیگری در آن‌ها ایجاد می‌شود و به آبادی‌های فلسطینی حمله می‌کنند، درخت‌ها را نابود می‌کنند و بچه‌ها را اذیت می‌کنند. درواقع بنیادگرای اصلی این‌ها هستند و حزب مفتال یا حزب ملی - مذهبی متعلق به این‌هاست. بیش از همه، جامعه سکولار اسرائیل با این‌ها مشکل دارد. صلح طلب‌های اسرائیل این‌ها را بزرگ‌ترین خطر برای خودشان می‌دانند و دایماً به آن‌ها هشدار می‌دهند. وقتی که اعضای جنبش صلح اکنون وارد سرزمین‌های فلسطینی می‌شوند که جلوی تخریب خانه‌ها را بگیرند، این‌ها با آن‌ها درگیر می‌شوند. به این ترتیب به نظر می‌رسد بر خورد تعالی بخش و گفت و گو، در بینش و عملکرد آن‌ها تأثیری نداشته باشد. ولی با همه این درگیری‌ها، سکولارهای اسرائیل، که نسبت به آینده اسرائیل به دلیل همین شکاف‌ها و تضاد بین مذهبی‌ها و سکولارها نگران هستند مؤسساتی درست کرده‌اند که در این مؤسسات با مذهبی‌ها به ویژه مذهبی‌های حزب شاس گفت و گو می‌شود. آن‌ها اعتقاد دارند بین جامعه مذهبی آن‌جا (منظور همین مذهبی‌های سنتی غیر تندرو در حوزه ناسیونالیستی) و بین سکولارها سوتفاهم وجود دارد و این مراکز را ایجاد کرده‌اند که این سوتفاهمات را رفع کنند. آن‌ها می‌گویند مذهبی‌ها فکر می‌کنند که سکولارها اصولاً هیچ قیدی به اصول یهودیت ندارند و دشمن سرسخت احکام هستند. از طرفی سکولارها هم فکر می‌کنند مذهبی‌ها فقط در پی منافع خودشان هستند و حاضر نیستند زیر بار رفتن به سربازی بروند، همیشه از دولت باج خواهی می‌کنند برای این که اردوها و مدارس خودشان را تحکیم ببخشند. این‌ها این مراکز را درست کرده‌اند که یک تعامل بین خودشان برقرار کنند تا تنش‌ها کاهش پیدا کند. بنابراین در خود جامعه اسرائیل این حرکت هست. اما قاعدتاً کشورهای مسلمان و فلسطینی‌ها، با آن بخش از بنیادگرایان افراطی نمی‌توانند هیچ تماس و گفت و گویی برقرار کنند چون زمینه برای گفت و گو وجود ندارد.

■ شاید تلاشی در این زمینه صورت نگرفته است. اگر تلاش بشود باز هم امکان گفت و گو با این‌ها وجود نخواهد داشت؟

□ با حزب مفتال نه. حزب مفتال می‌گوید باید فلسطینی‌ها را اخراج کرد خیلی سرسخت هستند. اما با حزب شاس ممکن است. اتفاقاً بعضی از مفتی‌های فلسطینی با خاخام‌های یهودی و بعضی از اسقف‌های مسیحی جلساتی دارند و گاهی کنگره‌هایی برگزار می‌کنند و سعی می‌کنند بین خودشان تفاهم دینی پدید بیاورند. اگر منظور از بنیادگرایی، بنیادگرایی حزب شاس است این‌ها خیلی تحت فشار خارجی‌ها نیستند و کسی نمی‌خواهد آن‌ها را حذف کند و بیشتر سعی می‌کنند تفاهم برقرار کنند. اما آن بنیادگرایان افراطی و حزب مفتال را سعی می‌کنند به هر صورت مهار کنند.

■ این تحلیل وجود دارد که واکنش‌های تند اسرائیلی‌ها ناشی از فقدان احساس امنیت و عدم اعتماد به اعراب است به همین دلیل اگر آن‌ها تضمین‌های کافی از اعراب داشته باشند به صلح تن خواهند